

## تاریخ نگاری فمینیستی آغاز عصر مدرنیته

لورا چاندلر

ترجمه نرگس صاحبی

یکی از عرصه های جدید برای پژوهش های تاریخی بررسی وضعیت زنان در تاریخ است. پیدایی این عرصه جدید را می توان نتیجه تغییر در روش های کلاسیک تاریخ نگاری دانست. به هر صورت توجه به جایگاه زنان در تاریخ، امروزه حوزه ای میان رشته ایست که هم از طرف مورخان و هم از طرف پژوهشگران مطالعات زنان مورد توجه قرار گرفته است. این مقاله نشان می دهد که اگر در بررسی گذشته تاریخی متوجه شرایط زنان به عنوان نیمی از فاعلان تاریخ باشیم، چقدر نتایج تاریخی ما متفاوت خواهد بود.

مکتب تاریخ نگاری فمینیستی در اصل از اوائل دهه ۱۹۶۰ و در پی گسترش جنبش زنان آغاز شد. از آن زمان به بعد، تاریخ نگاری فمینیستی مشروعیت و اعتباری نزد جامعه دانشگاهی یافته است. مورخان فمینیست با استفاده از دیدگاه خاص خود بخش های زیادی از تاریخ را روشن ساخته اند. این مقاله بر پیشرفت های موثر نظریه های تاریخی فمینیستی و کاربرد آن ها در مطالعه زندگی زنان اروپایی آغاز عصر مدرنیته تمرکز کرده است. این نوع تاریخ نگاری شاخص مناسب و با ارزشی برای تحقیقات تاریخی درباره زندگی زنان اروپایی آغاز عصر مدرنیته بوده و هست. مورخان فمینیست دانش سنتی در این زمینه را به چالش می کشند تا از این رهگذر طبیعت زندگی زنان را آشکار سازند و مقولات تاریخ را زیر سوال برده و آن ها را دوباره بازسازی کنند. این مقاله برخی از بزرگ ترین پیشرفت های مطالعات فمینیستی درباره زنان اروپایی آغاز عصر مدرنیته و نیز برخی از تحلیل های نظریه فمینیست را بررسی خواهد کرد. مورخان فمینیست خیلی زود فهمیدند که بیشتر تاریخ اروپایی آغاز عصر مدرنیته (در واقع در هر زمان و هر مکانی!) درباره تجربیات مردان است و از دیدگاه مردانه نوشته شده است. آن ها دریافتند که زنان عملاً "حذف شده از تاریخ اند".<sup>۱</sup> بدین ترتیب اولین هدف مورخان فمینیست آشکارکردن نقش زنان در تاریخ بود. آن ها می گفتند زنان توسط تاریخ نویسندگان فراموش شده اند چراکه در اتفاقات مهم و تاریخی اجتماعشان مانند سیاست خارجی، پیشرفت اقتصادی یا سیاست دخیل نبوده اند<sup>۲</sup> و به این جهت مکاتب تاریخی موجود از پذیرش سهم آن ها در تاریخ و رشد اجتماع سر باز می زنند.<sup>۳</sup> بنابراین اولین کار مورخان فمینیست، بررسی و کنکاش تاریخ و تبدیل زنان به عناصری موثر و فعال در تاریخ بود و چون کلی گودال (۱۹۷۶) برای بازگرداندن زنان به عرصه تاریخ دست به چنین کاری زد. اولین تاثیر بزرگ تئوری فمینیسم بر مطالعه شرایط زنان آغاز عصر مدرنیته، توجه به این زنان به عنوان موضوع مشخص و باارزشی برای تحقیق و قائل شدن ارزش و اعتبار برای زندگی آنان بود.

مورخان فمینیست هر مدرک کهنه و نویی را زیر و رو کردند تا توانستند شیوه های زندگی زنان اروپایی آغاز عصر مدرنیته را از نو به تصویر کشند. تا این جای کار، حوزه های کشف نشده زندگی زنان برای اولین بار مورد مطالعه قرار گرفته بود. مثلاً یکی از حوزه هایی که پیش از این درخور مطالعه آکادمیک به نظر نمی آمد، کار خانه و زندگی زنان خانه دار بود.<sup>۵</sup> تاریخ زنان خانه دار اولین بار توسط کاترین هال در ۱۹۷۳ نوشته شد. او در این کتاب از مفاهیمی نظیر طبقه بندی جنسیتی نیروی کار، خانه به عنوان جایگاه تولید بی مزد و مظلومیت زنان در ایدئولوژی حاکم بر جامعه بهره برد.<sup>۶</sup> این مطالعه هال، درباره زنان خانه دار مثالی اولیه از کار مهم مورخان فمینیست است که برای روشن ساختن

ابعاد فراموش شده زندگی زنان در تاریخ، تلاش می کردند. کنکاش تاریخی همیشه به دنبال بازیافت دانش از دست رفته است و این مسئله در تاریخ نگاری فمینیست در دوره آغاز عصر مدرنیته به خوبی مشهود است. فمینیسم دیدگاهی است که تفسیر مرد محور سنتی از تاریخ را به چالش می کشد. نظریه فمینیسم محقق را به نو کردن دیدگاهش فرا می خواند. این دیدگاه نو، سئوالات متفاوتی درباره شواهد و مدارک ایجاد می کند. یکی از اهداف پژوهش فمینیستی، طرح این سئوالات متزلزل کننده است که ما را به بازنگری مضامین تاریخی وادار می کند. ۷ این در حالی است که روابط زن و مرد معمولاً از دیدگاه مردانه بررسی می شود. جین هاوارد (۱۹۹۴) در مطالعه خود درباره تئاتر انگلستان آغاز عصر مدرن تفسیری جدید و سئوالاتی چالش برانگیز مطرح کرد. ۸ او در مطالعه ادبیات ضدتئاتری قرن شانزدهم، به بازخوانی یک متن ضدتئاتری نوشته شده توسط گاسون می پردازد. گاسون در این اثر معتقد است، زنان نجیب نباید به تئاتر بروند، زیرا بدین وسیله به اشیائی بی ارزش برای چشم چرانی و شهوت رانی تماشاگران مرد آنها از همه طبقات اجتماع تبدیل می شوند. ۹ این استدلال گاسون درباره سعادت زنان رویکردی پدر مآبانه دارد. ۱۰ هاوارد با سئوالاتی زن محور عمیق ترین معانی این نوشته را کشف می کند:

"اما چه می شد اگر کسی این وضعیت را فارغ از ایدئولوژی مردگرایانه بررسی می کرد و چنین می پرسید که آیا ممکن نبود زنان قدرتمندتر شوند و در وضعیت جدید تئاتر دیگر به این سادگی قربانی نباشند؟... آیا قدرت به تمامی در دست مردان تماشاگر است؟" ۱۱

این پرسش ها از دیدگاه دیگری نشأت می گیرند، یعنی از دیدگاهی زنانه. هاوارد اشاره می کند که با طرح این پرسش ها موقعیت زنان در تاریخ از نو تعریف می شود. این بار زنان به جای بازیچه میل مردانه بودن، تبدیل به شرکایی قدرتمند و فعال در عرصه تئاتر می شوند و از نگاه مطلوب خودشان منتقدانه به مردان می نگرند. ۱۲ این مفهوم سازی، نشانگر تنشی در این نوشته است. بر این اساس زنان اهل تئاتر دیگر به سادگی گرفتار مقوله پدرسالارانه بازیچه بودن نخواهند بود. ۱۳ هاوارد معتقد بود نوشته های ضد تئاتری در واقع عکس العملی در جهت ترس از زنان در فضایی است که قادر نیست رفتار آن ها را کنترل کند. بدین طریق یک معنا و هدف نهفته دیگر برای این متون تشخیص داده شد. ۱۴ او توانست با استفاده از دیدگاه متفاوت فمینیستی به درک بیشتری از نوشته های ضد تئاتری دست یابد. این چالش مورخان فمینیست با دیدگاه ها و مفاهیم مرد محور، فرصتی فراهم آورد تا شواهد و مدارک از نو ارزیابی شوند و بینش جدیدی درباره تجربیات زنان در اروپای آغاز عصر مدرن به دست آید.

یکی از پایه های پژوهش فمینیستی تاریخ، استفاده از مفهوم پدرسالاری در تحلیل شواهد و مدارک است. این مفهوم را جنبش زنان برای درک و تشریح فرمانبرداری نظام یافته زنان از مردان در جامعه به کار گرفته بود. ۱۵ و مورخان فمینیست از آن به عنوان ابزاری مفهومی برای ردیابی پیدایش تاریخی این فرمانبرداری بهره جستند. ۱۶ و بدین ترتیب مفهوم پدرسالاری تبدیل به ملاکی برای تحلیل وضعیت زنان شد. آغاز عصر مدرن در اروپا به "زمان پیروزی پدرسالاری" ۱۷ معروف است. در آن زمان تحقیقات زیادی درباره تقویت نظام پدرسالاری خصوصاً در حیطه خصوصی خانواده انجام شده بود. ۱۸ این تحقیقات نشان می داد خانواده ها به واسطه تغییرات قانونی، اجتماعی و عرفی بیشتر تحت تسلط مردانه قرار گرفته اند. ۱۹ این مسئله، بینشی حیاتی برای فمینیست ها به ارمغان آورد. بررسی روند گسترش پدرسالاری، مورخان و فعالان فمینیست را قادر ساخت تا این دیدگاه کهنه را که ساختار پدرسالاری را ساختار طبیعی جامعه و دارای صورتی ثابت در تجربیات انسانی سراسر تاریخ می انگاشت، به چالش بکشاند. حال اگر مورخان فمینیست بتوانند اثبات کنند که فرمانبرداری زنان نظامی برآمده از اجتماع است، برچیدن این نظام در جامعه کنونی موجه تر می نماید. از این لحاظ ارتباط متقابل مطالعات تاریخی و جنبش های سیاسی معاصر، بعدی مهم از

تاریخ نگاری فمینیستی است که اهمیت تاریخ در جامعه امروز را نشان می دهد.

تاریخ نگاری فمینیستی از طریق چالش های انتقادی تر با تاریخ سنتی رشد کرد. نظریه فمینیسم پژوهشگران را ترغیب می کند تا حقایق مفروض رایج را به چالش کشیده، نظریه های بزرگ را ساختار شکنی کرده و درک کلی تاریخ را بازسازی کنند. ۲۰ با ساختار شکنی فمینیستی حقایق تاریخی رایج، دانشی آشکار می شود که تا کنون ناچیز شمرده می شد. این دانش، نادرستی آن حقایق تاریخی را نشان خواهد داد ۲۱ و مورخ فمینیست را قادر می سازد فرضیات مهم سنت های تاریخی رایج را زیر سوال ببرد. یکی از بزرگترین چالش هایی که مورخان فمینیست برای تاریخ سنتی ایجاد کرده اند، ارزیابی مجدد دوران بندهای تاریخی رایج است. چون کلی گودال در نوشته خود که به "مقاله پیشرو" معروف شد، اظهار داشت با بررسی شرایط آزادی یا سرکوب زنان در جریان تغییرات اجتماعی، می توان نظریه های رایج کنونی درباره دوره های بزرگ تاریخی را زیر سوال برد. ۲۲ به عبارت دیگر دوره های تاریخ بر اساس تجربه مردانه تعیین شده اند و وقتی جنبش های پیشرو تاریخ را با نگاهی زنانه بررسی کنیم، نیازمند ارزیابی مجدد این دوره ها خواهیم شد. ۲۳ در این میان دوره رنسانس به شدت نیاز به ارزیابی مجدد دارد. دانش تاریخی به طور سنتی از برابری زنان و مردان در دوره رنسانس دفاع کرده بود ۲۴ اما چون کلی گودال در مقاله اش با نام "آیا زنان هم رنسانسی داشتند؟" این دیدگاه تاریخ سنتی را به چالش کشید. ۲۵ او تجربه زنانه از رنسانس را در مقایسه با تجربه مردانه بررسی کرد و نشان داد که حق انتخاب فردی و اجتماعی زنان در دوره رنسانس تنزل یافته است. ۲۶ او دریافت که آداب مربوط به جایگاه جنسی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی زنان و طرز تفکر آن دوره نسبت به آن ها، در هنر و ادبیات آن دوره منعکس شده است. ۲۷ چون کلی گودال همچنین زن دوره رنسانس را با بانوی قرون وسطایی مقایسه کرده است. این مقایسه، تنزل مشخص و واضح قدرت سیاسی و فرهنگی زنان در دوره رنسانس را نشان می دهد. ۲۸ زنان دوره رنسانس رفته رفته از موقعیت های جمعی کنار گذاشته شدند و کاملاً زیر قدرت فردی شوهران و یا بستگان مردشان قرار گرفتند. ۲۹ نتیجه ای که چون کلی گودال می گیرد چنین است: رنسانسی برای زنان رخ نداده است. ۳۰ مقایسه محدودیت آزادی و حق انتخاب اندک زنان در مقابل وسعت آزادی و حق انتخاب مردان، آشکارا نشان می دهد که واژه "رنسانس" نمی تواند به تجربه زنان به عنوان یک گروه (در اجتماع آن دوره) اطلاق شود. ۳۱ به تعبیر دیگر رنسانس به معنی واقعی کلمه (نوزایی) فقط برای بخشی از جامعه رخ داده است. ۳۲ این مسئله چالشی اساسی برای دیدگاه سنتی راجع به رنسانس است که آن را پیشرفتی برای همه جامعه قلمداد می کند. همچنین این مسئله محققین را به ارزیابی مجدد دانسته هایشان از دوره آغاز عصر مدرن فرامی خواند. ارزیابی مجدد و بازسازی تحولات اجتماعی بزرگ در اروپای آغاز عصر مدرن پیشرفتی به شدت قابل توجه در مطالعه زندگی زنان آن دوره است. بدین طریق چون کلی گودال آشکارا اهمیت چالش فمینیستی درباره تاریخ سنتی را نشان می دهد. به نظر او، بی تردید یکی از اهداف اصلی پژوهش تاریخی، آشکار کردن حقیقت یا حقایق تاریخ است.

این جنبه از کار چون کلی گودال بر دیگر مورخان فمینیست بسیار تاثیرگذار بود و آن ها را تشویق کرد تا زندگی زنان در دوره رنسانس را بر اساس این چارچوب تحلیلی بررسی کنند. بر این اساس شواهد بی شماری گردآوری شد که فرضیه او مبنی بر عدم پیشرفت زنان در دوره رنسانس را تایید می کند. ۳۳ برای مثال مری وینزر (۱۹۸۶) کشف کرد که حقوق زنان در صنعت نساجی و پوشاک، در بازه (؟) زمانی آغاز عصر مدرن کاهش یافته است. ۳۴ وینزر صنعت لباس و پوشاک را از آن جهت برای بررسی انتخاب کرد که کار در این صنعت به طور سنتی مخصوص زنان بوده و بنابراین محرومیت زنان در این حیطه مشخص تر و چشمگیرتر است. ۳۵ او نشان داد که محدودیت های کاری زنان این صنعت در آلمان و در قرن شانزدهم تشدید شده است، به طوری که زنان به موقعیت های کاری پایین تر و غیرحرفه ای تر

مانند نخ ریزی رانده شده و دستمزدهای کمتری نیز گرفته اند. ۳۶ بررسی این شواهد توسط وینزر، فرضیه کلی گودال را تایید می کند. او معتقد است امتیازات و حقوق مردان در دوره رنسانس براساس کاهش حقوق زنان و تنزل کار و سهم آن ها در جامعه به وجود آمده است. محققینی که مطالعات کلی گودال را دنبال می کنند، می توانند حقایق تاریخی پذیرفته شده را به چالش بکشند و این حقایق را از نو بنا کنند. آن ها این حقیقت را آشکار می کنند که بسیاری از استنتاج های تاریخی گذشته مرد محور هستند و در حالی که ادعای کلیت دارند تجربه زنان را در بر نمی گیرند. ۳۷. تعمیم دادن این دیدگاه به دوره های تاریخی مختلف، درک ما را هم از تاریخ و هم از چگونگی تاثیر تغییر اجتماعی بر زندگی افراد یک جامعه افزایش می دهد.

جون کلی گودال در مقاله مشابهی نظریه رنسانس جهانی را به چالش می کشد و روشی برای تشخیص مرز قلمروی خصوصی و عمومی در رابطه با وضعیت زنان در جامعه مطرح می کند. ۳۸. او نظریه ای انسان شناسانه مطرح می کند مبنی بر اینکه وقتی جوامع براساس دو معیار تمایز یا ترکیب کارهای عمومی و خصوصی درجه بندی می شوند، آن گاه الگوی درستی از وضعیت زنان پدیدار می شود. ۳۹. این الگو نشان می دهد که هر چه حوزه های عمومی و خصوصی بیشتر از یکدیگر متمایز شوند، حقوق و ارزش زنان در جامعه کاهش بیشتری می یابد. ۴۰. کلی گودال با تطبیق این نظریه انسان شناسانه بر تحلیل تاریخی، روشی برای بررسی مرزهای بین زندگی عمومی و خصوصی و نیز کارکرد آن ها مطرح کرد. این اثر برای مورخان فمینیست بعدی بسیار کارآمد بود، زیرا از یک طرف مورخان فمینیست از جدایی بین فضای عمومی و خصوصی برای فهم تنزل موقعیت زنان در دوره آغاز عصر مدرنیته استفاده کردند و از طرف دیگر فمینیست ها این دوگانگی غلط (عمومی- خصوصی) را به چالش کشیدند و اثبات کردند آن گونه که کلی گودال می گوید، فضای عمومی و خصوصی در اروپای آغاز عصر مدرنیته، کاملاً متمایز از هم نبوده اند. ویلن در مقاله ای با عنوان "زنان در عرصه عمومی انگلستان آغاز مدرنیته: مصداق فقرای شاغل شهری" فرضیات کلی گودال درباره دوگانگی فضاهای عمومی و خصوصی را در دوره آغاز عصر مدرنیته به چالش کشید. ۴۱. ویلن با مطالعه شرایط زندگی زنان کارمند دولت که از سطح رفاه ناچیزی برخوردار بودند، اظهار داشت که فضاهای عمومی و خصوصی بمراتب بهم پیوسته تر از آن چیزیست که کلی گودال می گوید. ۴۲. شواهدی که ویلن آشکار کرد، نشان می دهد مراکز قدرت محلی و زنان فقیر شاغل رابطه بهم پیوسته نزدیکی با هم داشته اند، ۴۳. یعنی بخش قابل توجهی از خدمات رفاهی دولتی، تحت عنوان سرپرستی کودکان بی سرپرست یا پرستاری در بیمارستان های بخش های فقیر نشین، را زنان فقیر انجام می داده اند. ۴۴. ویلن مفهوم فضای عمومی را از نو تعریف کرد و این تعریف جدید آن کارهای عمومی را شامل می شد که لزوماً معترض ساختار پدرسالاری نبودند، بلکه مکمل آن بودند. بدین ترتیب باوجود اینکه زنان از احراز مقامهای اجتماعی محروم بودند، هنوز می توانستند در فضای عمومی و پدرسالار سهیم باشند. ویلن بار دیگر جدایی مطلق فضای عمومی و خصوصی را در نوشته ای تحت عنوان "زنان مومن در انگلستان آغاز عصر مدرنیته :

پیوریتانتیسم (پاک دینی) و جنسیت" مورد انتقاد قرار داد. ۴۵. ویلن معتقد است رابطه دوطرفه و قوی زنان مومن با روحانیون، به آن ها اجازه داد تا بر جامعه پاک دینان و به تبع آن بر فضای عمومی نفوذ داشته باشند. ۴۶. بار دیگر ویلن مشارکت در فضای عمومی را از نو تعریف کرد. او در این نوشته معتقد است موقعیت زنان در جایگاه صاحبان قدرت مذهبی و مشاور روحانیون، نقشی اجتماعی برای آنان ایجاد کرده و روابط خصوصی آن ها با اعضای جامعه روحانیون، منجر به نفوذ عمومی زنان در جامعه شده است. ۴۷. ویلن این دوگانگی غلط (فضای عمومی- خصوصی) را با بازتعریف دو فضا نقد کرده و ثابت می کند این دو فضا با هم پیوستگی دارند. ویلن در مقاله اش مدل خود از بهم پیوستگی فضای عمومی و خصوصی را با نظر کلی گودال مقایسه می کند. ۴۸. درست است که ویلن از تعریفی جدید برای

"فضای عمومی" استفاده می‌کند، اما بنیان کار او بر همان مطالعات کلی گودال است. این موضوع تاثیر کلی گودال بر تاریخ نگاری زنان آغاز عصر مدرنیته را آشکار می‌کند. این مفهوم سازی او درباره تمایز زندگی خصوصی و عمومی چارچوب بسیار قابل استفاده و روشنگری برای پژوهش مورخان درباره زندگی زنان آغاز عصر مدرنیته فراهم آورده و گام مهمی در توسعه تاریخ نگاری فمینیستی محسوب می‌شود.

پیشرفت جدید و کاملاً تاثیرگذار دیگری در عرصه مطالعه فمینیستی تاریخ در دوره آغاز عصر مدرن، تبدیل مفهوم جنسیت به یک مقوله مطالعاتی است. جون والک اسکات در مقاله تاثیرگذارش با عنوان "جنسیت و سیاست های تاریخ" مفهوم جنسیت را به ابزاری تحلیلی برای تاریخ نگاران فمینیست تبدیل می‌کند. ۴۹ او معتقد است استفاده از مفهوم جنسیت، به جای مفهوم زن، برای مطالعه کل تاریخ بسیار مفید است، زیرا نه تنها برای مطالعه زندگی زنان، بلکه برای مطالعه کل روابط انسانی و ساختارهای اجتماعی قابل استفاده است. مفهوم جنسیت به عنوان آگاهی خاص تاریخی برای بیان تفاوت های جنسی مطرح شده و همچون محصولی اجتماعی قابل درک است. ۵۰ این مفهوم نه تنها به زنان، بلکه به همان اندازه به مردان نیز ارتباط دارد و بنابراین برای درک سایر ابعاد تاریخی اعم از روابط دو جنس نیز قابل استفاده است. توجه به این مسئله که هویت جنسیتی محصولی اجتماعی است می‌تواند روابط مردم، گروه ها و نهادها را نیز مشخص کند، همچنین می‌تواند برای درک تجربه هر روزه انسان از زنانگی یا مردانگی و انتظارات برآمده از آن ها، به محققان یاری رساند. ۵۱ با این نگاه آغاز عصر مدرن زمانی است که مسئله جنسیت متحمل تغییرات بسیاری شده است. در این زمان روند تمایل به یک پدرسالاری قوی تر، با دگرگونی در هویت جنسیتی همراه شد. ۵۲ لیندال رویر، قرن شانزدهم را زمان بحران جنسیتی آلمان توصیف می‌کند که به یک ساختار به شدت پدرسالار منجر شد. ۵۳ مورخان فمینیست، معتقدند برای درک بهتر تغییرات دراز مدت روابط دو جنس و تاثیر آن بر تغییرات تاریخی، مفهوم جنسیت باید به عنوان یک مقوله در تحلیل تاریخی تلقی گردد. ۵۴ اگر جنسیت به عنوان یک عامل قابل توجه اجتماعی شناخته شود، آن گاه مطالعه آن بیش از آنکه برای شناخت روابط زن و مرد توسط مورخان به کار آید، می‌تواند در تحقیقات وسیع تر تاریخی به کار گرفته شود.

دیان ویلن از مفهوم جنسیت برای تحلیل رابطه متقابل بین جنسیت و پیوریتانیسم (پاک دینی) استفاده می‌کند. او با کمک این مفهوم نشان می‌دهد که چگونه روابط جنسیتی و تکالیف دینی بر یکدیگر تاثیر متقابل دارند، یعنی تغییر عادات سنتی جنسیتی بر تکالیف دینی تاثیر می‌گذارد و برعکس. ۵۵ بر اساس تحقیقات ویلن، تکالیف دینی بستری به وجود می‌آورد که در آن، محدودیت بیشتر نقش های جنسیتی نه مناسب شناخته می‌شد و نه توانایی تحقق آن وجود داشت. ۵۶ روابط دیرپا، بسیار طولانی و گسترده زنان و روحانیون جامعه پاک دینان که ویلن به آن معتقد است، ذاتاً دوطرفه بود و از طریق آن زنان توانستند بر روحانیت تاثیر بگذارند. ۵۷ مفهوم دینداری بیش از مفهوم جنسیت اعضای جامعه پاک دینان را مستحق هدایت الهی می‌کرد. ۵۸ و بنابراین تکالیف دینی بر نقش های جنسیتی تاثیرگذار بود. این دگرگونی در نقش های جنسیتی، باعث شد زنان بتوانند دیدگاه مختص خود را با جامعه پاک دینان سهیم شوند. ویلن ثابت می‌کند که ساختارهای مذهبی و جنسیتی می‌توانند بر یکدیگر تاثیر بگذارند و یکدیگر را تغییر دهند. این تحقیق ویلن، کارآمدی مفهوم جنسیت را در بررسی های تاریخی نشان می‌دهد. بررسی ساختار اجتماعی نقش های جنسیتی، می‌تواند بینش جدیدی برای همه ساختارها (مانند تکالیف دینی) پدید آورد.

یکی از دشواری های تحلیل تاثیر تاریخ نگاری فمینیستی بر زمینه هایی خاص این است که تئوری فمینیستی یگانه ای وجود ندارد. فمینیسم در بهترین حالت چشم اندازی برای دست یابی به شواهد است، نه کتاب قانونی برای چگونگی تحلیل موضوعات. در این رابطه اذعان به طبیعت میان رشته ای بررسی فمینیستی تاریخ بسیار مهم است

چرا که هر یک از مکاتب فکری دیگر چیزهای زیادی به این حوزه وارد کرده اند. فمینیست ها غالباً از مکاتب فکری موجود استفاده کرده و آن ها را با دیدگاه خاص خود به کار می گیرند. برای مثال بسیاری از فمینیست ها از تئوری مارکسیسم برای تحلیل های خود بهره جسته اند. فمینیست های مارکسیست اختلاف جنسیت را محصول نیروهای مادی و اقتصادی می دانند. ۵۹ به نظر آن ها پدرسالاری چیزی است که با تغییر شکل تولید رشد کرده است. ۶۰ لویی تیلی و جون والک اسکات از مقوله تولید به عنوان چارچوبی برای تحلیل زندگی خانوادگی و زندگی کاری زنان فرانسوی و انگلیسی در آغاز عصر مدرنیته استفاده کرده اند. ۶۱ تیلی و والک اسکات کار زنان را با تلقی خانواده به عنوان یک واحد اقتصادی، بررسی می کنند و آن را تابع استراتژی اقتصادی خانواده برای تحمل تغییرها و بحران ها بر می شمارند. ۶۲ تیلی و والک اسکات ازدواج را توافقی اقتصادی و شروع یک سرمایه گذاری اقتصادی جدید برای بهره کشی از همسر(زن) تعریف می کنند. ۶۳ زنان در این سرمایه گذاری حضور خود را حفظ می کنند چرا که این سرمایه گذاری آن ها را بر کنترل اقتصادی امور مالی خانواده قادر می سازد. شوهر مدیر خانواده است اما مسئولیت تهیه غذای خانواده به زن امکان می دهد که کنترل مالی درصد زیادی از بودجه خانواده را در دست گیرد. ۶۴ بنابراین، قدرت در خانواده آغاز عصر مدرنیته منابع بسیاری دارد. شوهر قدرت فیزیکی و قانونی خانواده است، در حالی که زن قدرت مالی را در دست دارد. ۶۵ تیلی و والک اسکات معتقدند که نقش همسران زن به عنوان تامین کننده غذای خانواده، به آن ها کمک می کند تا در امور سیاسی و عمومی شرکت کنند. ۶۶ شورش ها و اعتراضات عمومی بر سر قیمت غذا، مخصوصاً نان، غالباً زنان انجام می دادند. ۶۷ این نقش اقتصادی همسر زن در خانواده، او را هم برای نظارت مالی و هم برای اظهار نظر سیاسی آماده کرد. این تفسیر از زندگی زنان در دوره آغاز عصر مدرن، به شدت به تحلیل موقعیت اقتصادی و نقش تولیدی آن ها در خانواده، متکی است و بدین ترتیب دیدگاه فمینیسم با مکتب مارکسیسم، برهانی قدرتمند برای تحلیل و تفسیر ایجاد می کند.

در چند دهه گذشته، تاریخ نگاران فمینیست پیکره بسیار جامعی از دانش درباره زنان در آغاز عصر مدرن به وجود آورده اند. به دلیل مطالعات این مورخان فمینیست که یادآور شدند تاریخ زنان را فراموش کرده است، شرایط زندگی زنان در آغاز عصر مدرنیته تا حد زیادی آشکار شده است. دیدگاه فمینیست، دیدگاه های مردم محور از تاریخ را به چالش کشیده و سئوالات جدیدی را درباره حقایق رایج پدید آورده است. این مطالعات، پدرسالاری را ساختار اجتماعی متغیر و در حال گسترش معرفی کرده تعریفی که برای جنبشهای فمینیست جامعه معاصر ما بسیار کارآمد است. حال دیگر طبیعت میان رشته ای بررسی فمینیستی، مورد قبول واقع شده است. از سوی دیگر فمینیسم به عنوان یک دیدگاه، می تواند با چارچوب های نظری مکمل مانند مارکسیسم ترکیب شده و در تحلیل بسیار قدرتمند شود. کار جون کلی گودال در تاریخ نگاری فمینیستی بسیار تاثیرگذار بوده و دیدگاه سنتی موجود درباره دوره رنسانس و دوره بندی های متداول تاریخی را به چالش کشیده است. تحقیق او درباره قلمرو های عمومی و خصوصی زندگی همچنان برای مورخان فمینیست قابل استفاده است. اخیراً مفهوم جنسیت با تلاش مورخینی نظیر جون والک اسکات به عنوان مقوله ای معتبر از تاریخ شناخته شده و این مفهوم بیش از آنکه تنها بر مقوله زنان متمرکز باشد، کاربرد وسیعی برای مطالعات تاریخی دارد، به یقین تاریخ نگاری فمینیستی آغاز عصر مدرنیته، اعتبار این دیدگاه را در نقد تجربیات تاریخی سنتی نشان داده و پهنه تاریخ را گسترش داده است.

\* پی نوشت ها و منابع مقاله در دفتر مجله موجود است.

*Historical Site of Mirhadi Hoseini*  
*<http://m-hosseini.ir>*

---

منبع :

سایت اطلاعات حکمت و معرفت

<http://www.ettelaathekmatvamarefat.com>